



A Comparative Study of the Theoretical Foundations of Liberal States and the Views of John Rawls

Abdolsaeid Shojai¹, Ehsan Movahedipour²

Assistant Professor of Public Law, Faculty Member at Payam-e Nour University, Iran; **Corresponding Author**, Email: Dr.saeedshojai62@pnu.ac.ir

PhD Student of Public Law, Faculty of Law of Qom University, Qom, Iran.

Abstract

The discourse and theories of governance are among the important subjects in the field of public law. Liberal and constitutional states, despite their theoretical and sometimes functional differences, share certain common elements as theories of governance in their essence and foundation. Among these shared elements are freedom, equality, and impartiality of the state. The variations in the understanding and interpretation of these elements and their interrelationships are the most justifiable reasons for the emergence of different types of liberal and constitutional states within the broader scope of these elements. This descriptive-analytical article suggests that the differences in liberal schools of thought have their roots in the perception of the "freedom" element and its relationship with other elements. Depending on the prioritization of the quantity and extent of individuals' enjoyment of fundamental freedoms or the prioritization of the quality of people's enjoyment of these freedoms, other elements, such as equality and impartiality of the state, assume different natures and functions. The formation of classical liberalism and egalitarian liberalism can be attributed to this very matter. John Rawls distinguished freedom from the value of freedom by establishing two principles of justice. He rejected the mere enjoyment of freedom without considering the quantity and quality of people's enjoyment of it. Rawls interpreted the value of freedom as equal enjoyment of it by all individuals, and his views on the elements of equality and impartiality of the state aimed to uphold the value of freedom and enable a greater portion of the population to enjoy these freedoms.

Keywords: Liberalism, Fundamental Freedoms, Equality, Impartiality of the State, John Rawls.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Received: 2023/10/15; **Revised:** 2023/12/28; **Accepted:** 2024/01/29; **Published online:** 2024/03/26

How To Cite Shojai, : Abdolsaeid; Movahedipour, Ehsan (2024). A Comparative Study of the Theoretical Foundations of Liberal States and the Views of John Rawls, *Journal of Comparative Public Law*, 1(1), 41 -60 .
[doi.org/ 10.22091/CPL.2024.9991.1008](https://doi.org/10.22091/CPL.2024.9991.1008)

Published by: University of Qom

© The Author(s)

Article type: Research



مطالعه تطبیقی مبانی نظری تأسیس دولت‌های لیبرال و نظرات جان رالز

عبدالسعید شجاعی^۱، احسان موحدی پور^۲

استادیار حقوق عمومی، عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور، (نویسنده مسئول)؛ ایمیل: Dr.saeedshojaei62@pnu.ac.ir

دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه قم

چکیده

گفتمان و نظریه‌های دولت ازجمله مباحث مهم حوزه حقوق عمومی است. دولت‌های لیبرال و مشروطه مدرن فارغ از تفاوت‌های نظری و بعضاً عملکردی به‌عنوان یکی از نظریه‌های دولت در ذات و اساس خود دارای اشتراکاتی می‌باشند. ازجمله این مؤلفه‌های مشترک؛ آزادی، برابری و بی‌طرفی دولت است. تفاوت درک و فهم نظریه‌پردازان در ماهیت این مؤلفه‌ها و ارتباط آن‌ها با هم قابل توجیه‌ترین دلیل شکل‌گیری انواع دولت‌های لیبرال و مشروطه مدرن در قلمرو کلی این مؤلفه‌ها است. این نوشتار که با روش توصیفی-تحلیلی نگاشته شده، حاکی از آن است که تفاوت مکاتب لیبرالیستی ریشه در نوع نگاه به مؤلفه «آزادی» و ارتباط آن با دیگر مؤلفه‌ها دارد؛ به‌طوری‌که بر اساس اولویت کمیت و میزان برخورداری انسان‌های بیشتر از آزادی‌های بنیادین یا اولویت کیفیت برخورداری مردم از این آزادی‌ها، مؤلفه‌های دیگر ازجمله برابری و بی‌طرفی دولت ماهیت و کارکرد متفاوتی پیدا می‌کنند. می‌توان گفت شکل‌گیری دو مکتب لیبرالیسم کلاسیک و لیبرالیسم برابری خواه ناشی از همین امر است. جان رالز با بنا نهادن دو اصل عدالت؛ آزادی و ارزش آزادی را از هم متمایز کرد. ایشان صرف برخورداری از آزادی، بدون در نظر گرفتن کمیت و کیفیت برخورداری مردم از آزادی را رد می‌کند. رالز ارزش آزادی را به برخورداری برابر همه مردم از آن تعبیر کرد و نظرات او از مؤلفه‌های برابری و بی‌طرفی دولت در راستای حفظ ارزش آزادی و برخورداری میزان بیشتری از مردم از این آزادی‌ها است.

کلیدواژه‌ها: دولت لیبرالیسم، آزادی‌های اساسی، برابری، بی‌طرفی دولت، جان رالز

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۲۳؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۲/۱۰/۰۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۰۹؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۰۱/۰۷
استناد: شجاعی عبدالسعید، موحدی پور احسان (۱۴۰۳). مطالعه تطبیقی مبانی نظری تأسیس دولت‌های لیبرال و نظرات جان رالز، مجله حقوق تطبیقی عمومی، ۱(۱)، ۴۱-۶۰.

doi.org/ 10.22091/CPL.2024.9991.1008

ناشر: دانشگاه قم © نویسندگان نوع مقاله: پژوهشی

مقدمه

مفهوم دولت، ماهیت و کارکردهای آن از کلیدواژه‌های برجسته حقوق عمومی است که مؤلفه‌های آن همواره مورد مناقشه بوده است. علیرغم اینکه اکثر مکاتب فلسفی و سیاسی بر ضرورت وجود دولت به‌عنوان مؤلفه زیربنایی مناسبات اجتماعی بشر اجماع نظر داشتند، اما این اشتراک نظر فقط در همین اندازه متوقف شد. از واژه دولت گرفته تا ماهیت، ضرورت و کارکردهای آن در منویات مکاتب مختلف تعارض‌های بعضاً عمیقی مشاهده می‌شود. دیدگاه مکاتب مختلف از این جهت مهم و قابل تأمل هستند که با نگاهی به روند شکل‌گیری دولت‌ها، متوجه می‌شویم که ماهیت و عملکرد آن‌ها همواره متأثر از این نظریات بوده است. این تعارض نظرات ارتباط عمیقی به فهم و درک نظریه‌پردازان از مفاهیم دیگری از جمله جامعه، جماعت، ملت، حکومت، سلطنت و حاکمیت دارد (وینسنت، ۱۳۹۷: ۲۳). در باب واژه‌شناسی دولت تا قبل از عصر رنسانس نظریات مختلفی مطرح شده است، اما استعمال واژه دولت به معنای مدرن آن را باید در نظرات متفکران قرن ۱۶ جستجو کرد (۲۸: Dyson، ۱۹۷۲: church).

به دلیل آنکه مکاتب شکل گرفته حول پدیده دولت، همگی بعد از قرن ۱۶ و عصر رنسانس به وجود آمده‌اند، در این پژوهش هم از مفاهیم قدیمی و قبل از رنسانس در باب دولت سخن به میان نمی‌آید. اگر بر اساس مدل توماس اسپریگنز به واکاوی و چرایی نیاز به دولت پردازیم (اسپریگنز، ۱۳۹۷: ۱۱۹)، باید اذعان کرد که بعد از مشاهده بی‌نظمی و تشخیص علت این بی‌نظمی‌ها در مناسبات اجتماعی، پدیده دولت به مفهوم مدرن به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های مهم بازسازی جامعه از جمله راه‌حل‌های مشترک نظریه‌پردازان سیاسی بوده است. نظریه‌پردازان بر اساس درکشان از شرایط اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی حاکم بر جامعه، قالب‌بندی‌های متفاوتی را به‌صورت و ماهیت دولت عرضه کرده‌اند. به اقتضای بحث دولت مشروطه و مشخصاً قرائت لیبرالیستی از این نوع حکومت را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهیم.

با توجه به موضوع مقاله و ضرورت تطبیق مبانی نظری تأسیس و شکل‌گیری دولت‌های لیبرال به‌طورکلی با نظرات جان رالز به‌صورت اخص باید در ابتدا گفت در نظام‌های مبتنی بر تفکر لیبرالیستی به‌طورکلی مسائلی از جمله آزادی، برابری و بی‌طرفی دولت مطرح می‌شود که اولویت‌بندی، اهمیت و نسبت بین این مؤلفه‌ها منجر به ظهور نظرات گوناگونی در باب ماهیت دولت شده است. به عبارت دیگر با نگاهی به منشأ شکل‌گیری و سیر تاریخی اندیشه‌های لیبرالیستی متوجه می‌شویم که نحله‌های مختلف مکتب لیبرالیستی بر اساس نوع نگاه و اولویت‌بندی میان این مؤلفه‌ها شکل گرفته است؛ به‌عنوان مثال لیبرال‌های کلاسیک معتقد به اولویت آزادی و بی‌طرفی حداقلی دولت نسبت به برابری می‌باشند یا اینکه لیبرال - دموکراسی بر اساس نوع نگاه به برابری و اهمیت این مؤلفه شکل گرفت.

از طرف دیگر جان رالز به‌عنوان یکی از جدیدترین نظریه‌پردازان در حوزه مفهوم‌شناسی در باب مؤلفه‌های دولت‌های لیبرالی نظریات بدیعی را ارائه کرد. مبنای نظریه او بنا نهادن دو اصل عدالت است تا اصول عدالت اجتماعی را در ساختار بنیادین جامعه تعریف کند (شاقول، ۱۳۹۷: ۵۸). با نگاهی به این دو اصل متوجه می‌شویم که هدف اصلی ایشان محافظت و حمایت از آزادی‌های اساسی افراد است. اگرچه نظریات ایشان مورد نقد متفکران دیگری از جمله مایکل سندل قرار گرفت، اما در تغییر رویکرد دولت‌ها از قرائت سودانگاری و فایده‌گرایی

به قرائت عادلانه و منصفانه از اصول و مؤلفه‌های لیبرالی از جمله در کشور ایالات متحده آمریکا نقشی قابل توجه داشته است (شاقول، ۱۳۹۷: ۶۴).

در این پژوهش بر آنیم تا بر اساس عناصر مشترک (آزادی، برابری، بی‌طرفی دولت) دولت‌های مشروطه مدرن (لیبرالیسم)، به بررسی و تطبیق مدل‌های نظری دولت لیبرال و دیدگاه جان رالز در باب شکل‌گیری ماهوی دولت بر اساس عناصر مشترک لیبرالیسم پردازیم. بر اساس اهداف مورد نظر، فرضیه این پژوهش که از نوع توصیفی-تحلیلی و به صورت کتابخانه‌ای انجام گرفته است، به قرار زیر است: دولت‌های لیبرال به لحاظ ماهوی بر اساس کیفیت و کمیت برخورداری مردم از آزادی‌های بنیادین دارای تفاوت‌هایی در کارکرد، اهداف و آثار خود می‌باشند. به طوری که ماهیت بقیه مؤلفه‌های لیبرالی از جمله برابری و بی‌طرفی دولت هم بر مبنای همین ادعا بازتعریف و متفاوت می‌شوند.

جان رالز با بنا نهادن دو اصل عدالت ارتباطی جدید میان مؤلفه‌های دولت لیبرال برقرار کرد و طی این ارتباط ماهیت این مؤلفه‌ها هم متفاوت بازتعریف شد. ایشان برخورداری میزان بیشتر مردم از حقوق و آزادی‌های بنیادین و اساسی به نسبت کیفیت برخورداری از این آزادی‌ها را در اولویت قرار داد و بر همین اساس ماهیت دیگر مؤلفه‌ها از جمله برابری و بی‌طرفی دولت هم متناسب با تلقی ایشان تغییر پیدا کرد. در همین راستا مقاله را به دو بخش تقسیم کردیم. در بخش اول به بررسی و تحلیل ماهیت دولت‌های لیبرال با توجه به عناصر اصلی لیبرالیسم می‌پردازیم و در بخش دوم هم بر اساس جمع‌بندی‌های بخش اول به واکاوی نظرات رالز در مورد دولت لیبرالیسم بر اساس مؤلفه‌های مورد نظر خواهیم پرداخت.

۱. ادبیات بحث

دولت مدرن به واسطه مشخصه‌هایی، از نوع سنتی خود متفاوت است: اول، اساساً دولت در عصر مدرن برخلاف دولت در عصر پیشامدرن دارای نقشی محوری در جامعه است و پیوستگی میان هویت انسانی و اجتماعی افراد با دولت وجود دارد؛ دوم، در دولت‌های مدرن سرزمین و چارچوب‌بندی دولت‌ها به وسیله مرز در هویت بخشی و جهت‌دهی به ارزش و باورهای مردم نقشی برجسته و شایان توجه دارد (Mann, 1984: 109). به عبارت دیگر، در ایده دولت مدرن، ایده‌ها و نهادهای برگرفته از خصلت سرزمینی لازم و ملزوم یکدیگرند (بری بوزان، ۱۳۸۹: ۱۰۸).

بر این اساس دولت چارچوبی برای زندگی و حیات روزمره انسان‌ها و تعریفی از جوامع سیاسی است که شناخت نقش ایده‌ای که مردم را به پذیرش دولت و شکل خاصی از حکومت ترغیب می‌کند، اهمیتی اساسی پیدا می‌کند. به این ترتیب می‌توان از ایده دولت به عنوان فلسفه وجودی آن یاد کرد که ارتباط بین جامعه و دولت را توضیح می‌دهد و به مثابه قلب هویت سیاسی دولت عمل می‌کند. جامعه در فرآیند تعاملات اجتماعی و بر اساس تبادل ایده‌ها و اندیشه‌ها، عقلانیتی جمعی در باب نوع خاصی از جامعه سیاسی با اهداف و ویژگی‌های خاص می‌یابد (عبدخدایی، ۱۳۹۳: ۱۰۹).

با نگاهی به منشأ شکل‌گیری دولت‌های مدرن در کشورهای مختلف، دولت‌ها اشکال مختلفی را برای خود انتخاب کرده‌اند که این انتخاب متأثر از نگاه متفاوت ماهوی به دولت‌ها است. تفاوت برداشت در ماهیت دولت‌ها به ارزش‌ها و باورهای مشترک در میان مردمان یک سرزمین که البته با باورهای دیگر سرزمین‌ها متفاوت

است، بازمی‌گردد. در عصر مدرن نقش معیارها و نظریه‌ها در ایجاد باورهای مشترک بسیار برجسته و شایان توجه است.

از تأثیر اندیشه‌های جان لاک و منتسکیو در انگلستان و اروپا گرفته تا تأثیر گفتمان کارل اشمیت در دوران جمهوری وایمار و شکل‌گیری نظام نازیسمی هیتلر همه اثبات‌کننده این ادعا می‌باشند. لاک منشأ شکل‌گیری دولت را برخاسته از طبع بشر می‌داند و معتقد به دولت مشروطه و محدود به حفظ حقوق و آزادی‌های مردم است (لاک، ۱۳۹۴: ۱۷۶).

بر اساس نظرات بر مبنای باورها و ارزش‌ها، ماهیت دولت به دو دسته کلی قابل تقسیم است. دسته اول، حکومت‌های مطلقه که بر اساس آن دولت‌ها الزامی به محافظت از حقوق فردی و رضایت مردم ندارند؛ دسته دوم، حکومت‌های مشروطه. در دسته اخیر دولت‌ها ملزم به محافظت از حقوق و آزادی‌های فردی می‌باشند. با توجه به موضوع بحث به واکاوی ماهیت دولت مشروطه و مشخصاً دولت‌های لیبرالی می‌پردازیم.

۲. ماهیت دولت‌های لیبرال-دمکراسی

مفاهیم لیبرالیسم و دمکراسی ازجمله مفاهیم تعیین‌کننده دولت مشروطه به معنای مدرن می‌باشند که در آن‌ها توجه به ماهیت دولت در اولویت قرار دارد. اندیشه‌های مربوط به این مفاهیم اگرچه بعضاً توسط بعضی از اندیشمندان به‌صورت جداگانه مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرند. اما، باید اذعان کرد که این دو مفهوم دارای مبادی و منابع مشترکی هستند. به عبارت دیگر دمکراسی تحقق عینی و تعدیل‌شده نظریه لیبرالیسم است (بشیری، ۱۳۹۶: ۱۱).

آزادی فردی و محدود کردن قدرت دولت بر اساس نظریه بی‌طرفی دولت از اصول اساسی لیبرالیسم است. از طرف دیگر عناصر دمکراسی عبارتند از: برابری حقوقی و سیاسی همه افراد، حاکمیت مردم و مقید بودن حکومت به قوانین موضوعه. با بررسی و تحلیل عناصر این دو مفهوم متوجه می‌شویم که اصول دمکراسی برای جبران نارسایی‌های مؤلفه‌های لیبرال توسعه یافته‌اند. اگرچه ایده و معیار لیبرالیسم ریشه در ارزش‌های مورد توافق مردم دارد اما در عمل ثابت شده است که تأکید فراوان بر مؤلفه‌های اصلی لیبرالیسم و به‌کارگیری آن‌ها منجر به نقض ارزش‌های بنیادین دیگری از مردم می‌شود. با این اوصاف دمکراسی برای کاربرد صحیح اصول لیبرالیسم در عمل و محافظت از آن‌ها به وجود آمده است. شاید بتوان گفت مهم‌ترین چالش لیبرالیسم تفاوت کارکرد اصول آن در تئوری و عمل است. قطعاً جنبه نظری لیبرالیسم مورد توافق حداکثری است ولی این توافق در کارکرد عملی لیبرالیسم یا وجود ندارد و یا توافق حداقلی است. به واقع اصول دمکراسی برای جبران کاستی‌ها و نواقص لیبرالیسم در عمل می‌باشد.

به‌طور معمول و با توجه به توضیحات بالا و با در نظر گرفتن رابطه دمکراسی و لیبرالیسم در یک دسته‌بندی کلی لیبرال‌ها در دو دسته کلاسیک و اجتماعی (برابری‌خواه) تقسیم می‌شوند (vincent, 1992: 23). در توضیح باید گفت که اگرچه مبنای این تقسیم‌بندی، اختلاف نظریه‌پردازان درباره مؤلفه‌های مشترک آن‌ها است، اما این اختلاف باعث نمی‌شود که یکی از آن‌ها را از عنوان لیبرال محروم کنیم؛ چراکه مؤلفه‌های اصلی مورد نزاع و اختلاف هر دو گروه مشترک می‌باشند. به‌طور مثال هر دو گروه قائل به آزادی و یا بی‌طرفی دولت هستند؛ اما در کیفیت فهم و درک از این مؤلفه‌ها اختلاف نظر دارند و همین تفاوت در درک و فهم از مؤلفه‌های لیبرال منجر به ایجاد دستورالعمل‌هایی متفاوت برای سیاست‌گذاران می‌شود (Barry, 2000: 18). البته، دمکراسی به معنای

ماهوی هم آن‌چنان مورد توافق و اجماع همه نبوده است. چراکه، فهم متفاوت از مؤلفه‌های دموکراسی منجر به شکل‌گیری قرائت‌های مختلف از آن شده است.

دموکراسی تاکنون در سه مفهوم بکار رفته است: اول، به معنای حکومت اکثریت؛ دوم، به مفهوم حکومت قانون؛ سوم، به معنای تعدد نخبگان و گردهمایی قدرت (بشیریه، ۱۳۹۶: ۲۹). به‌طوری‌که، قانون به دموکراسی به معنای حکومت قانون، دموکراسی بر مبنای اکثریت را استبداد اکثریت و به‌نوعی آن را توتالیتاریسم قلمداد کرده‌اند. در ادامه به بررسی و تحلیل درک متفاوت اندیشمندان از مؤلفه‌های مشترک لیبرالیسم، از جمله آزادی، برابری و بی‌طرفی دولت که باعث تفاوت در کارکرد و ماهیت دولت می‌شود، می‌پردازیم.

۱-۲. آزادی

پرسش درباره چیستی آزادی همواره موضوع تأملات فلسفی و مایه دل‌نگرانی اخلاق‌گرایان و اندیشه‌ورزان بوده است. اینکه آزادی نخستین موجودی انسان است، باوری است که سرچشمه‌های گوناگون لیبرالیسم را به یکدیگر پیوند می‌دهد. اگرچه در باب تفسیر از آزادی اختلافاتی وجود دارد. اما، در همه آن‌ها نکته مشترکی هست و آن نکته این است که آزادی توانایی ذاتی زوال‌ناپذیر سرشت انسان است که هیچ‌گونه دینی به هیچ اقتدار اجتماعی ندارد و به دلیل تقدم بر قدرت، دامنه امتیازات آن را محدود می‌کند. بنابراین، نیاز به آفریدن آزادی نیست زیرا آزادی وجود دارد (بوردو، ۱۳۸۳: ۴۷).

آیزیا برلین در مقاله دو مفهوم از آزادی به تقسیم‌بندی آن پرداخت و آن را به دو نوع آزادی مثبت و منفی تقسیم کرد. آزادی منفی و سیاسی عبارت است از حوزه‌ای که شخص در محدوده آن عمل کند و کسی مانع او نشود (برلین، ۱۳۶۸: ۲۵). آزادی منفی به معنای نامحدود بودن نیست. بلکه، قانون حدود آن را مشخص می‌کند، اما در این قانون آزادی‌های شخصی و حداقلی نباید مورد تجاوز قرار گیرد. آزادی‌های شخصی و حداقلی به معنای آن نوع از آزادی‌هاست که مربوط به جوهر و سرشت انسان می‌شود. به یک معنا، آزادی منفی وجه سلبی آن است (برلین، همان: ۲۶). آزادی مثبت اولاً به معنای خودمختاری فردی، ثانیاً به مفهوم عمل برحسب مقتضیات عقل، ثالثاً به معنای حق مشارکت در قدرت عمومی به کار برده شده است. ایشان اعتقاد دارد به جهت تباہ نشدن انسان‌ها توسط نهادهای اجتماعی، ضرورت دارد که گروهی از دانایان راهنمایی او را به‌سوی عقل و آزادی به عهده بگیرند. به عبارت دیگر آزادی مثبت وجه ایجابی آزادی است (برلین، ۱۹۶۹: ۳۸).

با این توضیحات به نظر می‌رسد که جوهر و اساس لیبرالیسم ریشه در قرائت منفی از آزادی دارد. در باب ارتباط آزادی منفی و مثبت با دولت باید گفت که بر اساس دیدگاه آزادی منفی، مداخلات دولت حداقلی است و اینکه محدوده دخالت دولت در زندگی شخصی افراد و در نتیجه احترام به آزادی‌های آن‌ها مدنظر است. نتیجه دیگر اینکه ماهیت دولت بیشتر از شکل حکومت، مدنظر طرفداران آزادی منفی است و ممکن است شکل دموکراتیک بودن یک دولت الزاماً منجر به آزادی فرد و خودمختاری نشود. اما، در آزادی مثبت آنچه اولویت دارد این است که چه حکومتی و با چه شکلی بر شخص حکومت می‌کند. برلین می‌گوید که توجه زیاد به آزادی مثبت ممکن است خیلی از آزادی‌های منفی را نابود سازد. چراکه، تأکید بیش‌ازحد به نوع آزادی مثبت منجر به شکل‌گیری پدیده‌هایی همچون استبداد اکثریت یا توتالیتاریسم و نظام‌های فاشیستی و نازیسمی می‌شود. ذکر این نکته هم لازم است که مدنظر قراردادن آزادی منفی بدون آزادی مثبت هم منجر به شکل‌گیری قرائت‌هایی از

لیبرالیسم همچون مکتب فایده‌گرایی و سودانگاری شده است که در عمل وضعیتی بهتر از نظام‌های استبداد اکثریتی یا توتالیتاریسم نداشته است.

و اما در جمع‌بندی مطالب و شیوه تلفیق هر دو نوع آزادی باید گفت که با توجه به اینکه مؤلفه‌های آزادی منفی جوهر لیبرالیسم و دموکراسی محسوب می‌شوند، عمده‌ترین ارزش آزادی مثبت سیاسی تحت عنوان مشارکت مردم در حکومت این است که این حقوق وسیله‌ای است برای رسیدن به آنچه ارزش غایتی تلقی می‌شود؛ یعنی مشارکت مردم تحت عنوان آزادی مثبت برای حفاظت و حمایت از آزادی اساسی و مدنی خود تحت عنوان آزادی منفی مدنظر قرار می‌گیرد. نهایتاً اینکه از نگاه برلین کثرت‌گرایی با مقداری آزادی منفی، آرمانی انسانی‌تر از آرمان استقلال هیئت حاکم یا ملت است (برلین، ۱۳۶۸: ۵۹).

۲-۲. برابری

شکل‌گیری ایده لیبرالیسم به لحاظ تاریخی مرحله دوم دولت مشروطه است و متناسب با مؤلفه‌ها و عناصر لیبرالیسم، از جمله آزادی افراد، احترام به حقوق فردی یا تفکیک کامل حوزه خصوصی از عمومی و مداخلات حداقلی دولت در جهت احترام به آزادی‌های بنیادین، جوهر و ماهیت دولت مشروطه از محدودیت صرفاً بر اساس قدرت به دولت محدود به رضایت و توافق و محافظ حقوق و آزادی‌های مردم تغییر یافت.

لیبرالیسم در نظریه و تئوری، آزادی و حقوق فردی را فارغ از تبعیض برای همه مردم در نظر گرفته است؛ اما در عمل اگرچه تغییر جوهری و ماهیتی دولت به سوی حفظ آزادی و حقوق فردی است اما آنچه به عنوان چالش محسوب می‌شود این نکته است که همه مردم نمی‌توانستند از مؤلفه‌های لیبرالیسم استفاده نمایند. جایگاه و موقعیت اجتماعی، اقتصادی و اجتماعی افراد در برخورداری آن‌ها از آزادی تأثیرگذار بود. از لحاظ تاریخی، لیبرالیسم ایدئولوژی طبقه بورژوازی نوپایی بود که به مخالفت با دولت‌های مطلقه اروپایی برخاسته بود و خواهان تحدید قدرت خودکامه آن‌ها بود (بشیری، ۱۳۹۶: ۱۵). همین عدم توازن در برخورداری همه مردم از آزادی‌ها باعث شد که نظریه‌پردازهای مارکسیستی، دولت را به عنوان مظهر یا تراکم طبقاتی تلقی نمایند (Marx & Engels, 1986: 96).

ظهور مکاتب مختلف فایده‌گرایی و سودانگاری تا حدودی نظریه مارکسیست‌ها را درباره جوهر و ماهیت دولت تصدیق کرد. در این رابطه باید میان وجود آزادی و برخورداری از مؤلفه‌های آزادی تفاوت قائل بود. در جامعه‌ای که یک عده از مردم به واسطه طبقه یا موقعیت خاص خود از این مؤلفه‌ها برخوردار و گروه دیگر محروم گردند، باعث ناکارآمدی لیبرالیسم کلاسیک شد.

در باب لیبرالیسم و مؤلفه‌های آن باید این نکته ضروری را یادآوری کرد که برخورداری مردم از آزادی و حقوق فردی و مالکیت خصوصی مهم‌تر از مؤلفه دیگر لیبرالیسم (همان محدودیت دخالت دولت در روابط مردم) است. با توجه به اهمیت آزادی و حقوق فردی در صورت تعارض آن‌ها با میزان دخالت دولت، قطعاً حفظ حقوق و آزادی‌های فردی ولو در گرو دخالت بیشتر دولت در امور مردم باشد، با اهمیت‌تر است. به نحوی که به خاطر پایبندی به مداخله حداقلی دولت، نمی‌توان آزادی اساسی و حقوق فردی مردم را پایمال کرد و بعضی مردم مورد تبعیض قرار گیرند. راه حل منطقی برای رفع ناکارآمدی لیبرالیسم در مرحله عمل، مستلزم ایجاد فضایی است که همه مردم از اصول لیبرالیسم در زندگی خود به صورت برابر بهره‌مند شوند. مشارکت عامه در سیاست که از آن به

دمکراسی تعبیر می‌شود، از جمله این راه‌حل‌هاست. کیفیت مداخله دولت به میزان برخورداری همه مردم از آزادی به صورت برابر قابل تعبیر است.

به عبارت دیگر، هر اندازه مردم به صورت برابر از آزادی‌های بنیادین بیشتری برخوردار باشند به همان اندازه میزان دخالت دولت کمتر می‌شود. عکس این رابطه هم صادق است؛ یعنی هر اندازه مردم به دلایل مختلف از جمله طبقاتی، اجتماعی و یا اقتصادی به صورت نابرابر و کمتر از آزادی‌های بنیادین برخوردار باشند، میزان دخالت دولت برای برقراری این برخورداری برابر بیشتر می‌شود. بدینی به دخالت بیشتر دولت در زندگی مردم که ریشه در عملکرد دولت‌های مطلقه دارد که البته این دغدغه هم منطقی و هم واقعی به نظر می‌رسد باعث شده که بعضی از نظریه‌پردازان لیبرالیسم به اشتباه دخالت حداقلی دولت در امور مردم را نسبت به حفظ حقوق و آزادی‌های بنیادین همه آن‌ها در اولویت قرار دهند. راه‌حل و پاسخ به این دغدغه منطقی، مشارکت عامه مردم در سیاست تحت عنوان دمکراسی است. بنابراین، مفهوم «برابری» از مؤلفه‌های اصلی دمکراسی است و از یک نظر دمکراسی شکل ارتقا یافته لیبرالیسم است.

بر اساس تقسیم‌بندی اولیه از لیبرالیسم به لیبرالیسم کلاسیک و لیبرالیسم اجتماعی یا برابری‌خواه این جمع‌بندی مطرح می‌شود که هر دو دسته از لیبرال‌ها در برخورداری مردم از آزادی‌های بنیادین اشتراک نظر دادند و وجه اختلاف آن‌ها در دو مورد است: اول، برخورداری برابر همه مردم از آزادی‌های بنیادین؛ دوم، میزان دخالت دولت با توجه به میزان برخورداری مردم از آزادی‌های بنیادین.

لیبرال‌های کلاسیک، برابری مردم نسبت به برخورداری آن‌ها از آزادی‌های بنیادین و دخالت بیشتر دولت برای ایجاد فضای برابر برای برخورداری همه مردم از آزادی‌های بنیادین را نمی‌پذیرفتند و برابری را به برابری جایگاه یا طبقه تعبیر می‌کردند. به عبارت دیگر، رفتار برابر را برای افراد در طبقه یا جایگاه برابر مدنظر داشتند ولی برخورداری برابر از آزادی‌های بنیادین را برای مردم از طبقات نابرابر را نمی‌پذیرفتند. از نگاه آن‌ها مداخله حداقلی دولت از برخورداری برابر همه مردم از آزادی‌های اساسی و بنیادین بااهمیت‌تر بود؛ ولی در نگاه لیبرال‌های برابری‌خواه این رابطه معکوس بود، یعنی برخورداری برابر مردم از آزادی‌های اساسی از مداخله حداقلی دولت مهم‌تر بود.

بدین ترتیب مبنای تفکر لیبرال‌های کلاسیک بیشتر بدینی به عملکرد دولت مطلقه بوده، زیرا دغدغه ایده لیبرالیستی در ابتدای شکل‌گیری فقط متوجه طبقه خاصی از جامعه به نام طبقه بورژوازی بوده است و به همین دلیل لیبرال‌های کلاسیک برخورداری از آزادی‌های اساسی را مساوی با مداخله حداقلی دولت قلمداد می‌کردند. ولی، در عمل این طرز تلقی با شکست روبرو شد. لیبرال‌های برابری‌خواه دغدغه برخورداری همه مردم از آزادی‌های بنیادین و مشارکت همه آن‌ها در سیاست را داشتند و در پی برآورده کردن این دغدغه بودند. با توجه به مباحث مطرح شده، به نظر می‌رسد لیبرال‌های برابری‌خواه بیش از لیبرال‌های کلاسیک دغدغه برخورداری مردم از حقوق و آزادی‌های بنیادین را داشتند و برابری مورد نظر آن‌ها راه‌حلی برای حفظ بیشتر این آزادی‌ها ولو با دخالت بیشتر دولت بود.

۳-۲. بی‌طرفی دولت

مفهوم بی‌طرفی دولت از عناصر لیبرالیسم است و به نوعی از شاخصه‌های اصلی فلسفه اجتماعی لیبرال تلقی می‌گردد. به طوری که، سندل این شاخصه را در کنار شاخصه‌های دیگر از مبانی اصلی لیبرال دمکراسی‌های

امروزی می‌داند (Sandel, 1996: 3). اگرچه مفهوم بی‌طرفی دولت در بادی امر، مفهومی ساده به نظر می‌رسد؛ اما اگر بی‌طرفی دولت را با توجه به مؤلفه‌های دیگر فلسفه لیبرالیسم، یعنی آزادی و برابری مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم، متوجه خواهیم شد که بسته به اولویت‌بندی میان آزادی و برابری و نسبت میان آن‌ها، درک و فهم از دولت بی‌طرف متفاوت خواهد بود. به عبارت دیگر، تلقی‌های مختلف لیبرالیسم در این ایده که دولت لیبرال باید بی‌طرف باشد مشترک‌اند، اما برداشت‌های آن‌ها از ماهیت و کیفیت بی‌طرفی دولت متفاوت است.

تقسیم‌بندی ژوزف رز از انواع بی‌طرفی دولت، معیار و ملاک خوبی برای واکاوی و بررسی تأثیر درک و فهم‌های مختلف از برابری و آزادی بر فهم متفاوت از بی‌طرفی دولت است. ژوزف رز سه تفسیر را از بی‌طرفی دولت ارائه کرد: نوع اول، بی‌طرفی حداقلی که طی آن دولت هیچ اقدامی را که هدف آن کمک به افراد در پی جویی یک مفهوم خاص از خیر است انجام ندهد. لیبرترین‌ها یا لیبرالیسم‌های کلاسیک طرفدار این نوع از بی‌طرفی دولت بوده‌اند؛ نوع دوم، بی‌طرفی گسترده دولت است که طی آن دولت تضمین می‌کند که همه افراد به میزان برابر توانایی پی جویی و کسب مفهومی از خیر را که خود برگزیده‌اند، دارند. سوسیالیست‌ها از حامیان این قرائت از بی‌طرفی دولت محسوب می‌شوند؛ نوع سوم، بی‌طرفی متعادل دولت است که طی آن دولت هیچ کاری نکند که به واسطه آن فرد احتمالاً یک نوع از خیر را بر دیگری ترجیح دهد، مگر اینکه به کسانی که از این طریق صدمه می‌بینند، با سیاست‌های به همین میزان تبعیض‌آمیز جرمه بدهد. لیبرال میانه و سوسیال‌دمکرات‌ها از حامیان این نظریه هستند (Bellamy, 1992: 219).

اگر بخواهیم بر اساس این تقسیم‌بندی، رابطه بین بی‌طرفی دولت و دو مؤلفه آزادی و برابری را توضیح دهیم، باید گفت که از نگاه لیبرالیسم‌های کلاسیک که حامی آزادی و نه برابری بودند، مداخله حداقلی دولت به معنای بی‌طرفی حداقل دولت است، بدین معنی که دولت در کیفیت و کمیت برخورداری مردم از آزادی‌های بنیادین کمترین مداخله را داشته باشد؛ اما اگر برخورداری برابر همه مردم از آزادی‌های بنیادین مورد نظر باشد آنگاه مداخله دولت برای برخورداری برابر همه مردم از آزادی‌ها به صورت گسترده معنی پیدا می‌کند؛ در رابطه با نوع سوم بی‌طرفی دولت، هم باید گفت که طرفداران این قرائت قائل به میزانی از نابرابری میان مردم هستند، اما این نوع نابرابری چارچوب‌بندی شده است، بدین شکل که خط قرمز این نابرابری‌ها آسیب و صدمه زدن به آزادی‌های بنیادین مردم است. تفاوت قرائت حداقلی از بی‌طرفی دولت با قرائت متعادل از آن در این است که در نوع اول برای کیفیت و کمیت برخورداری از مردم محدودیتی قائل نیست و دغدغه نقض آزادی‌های بنیادین بعضی از مردم را ندارد. اما، در بی‌طرفی متعادل ضمن پذیرفتن میزانی از نابرابری‌ها، از خسارت و صدمه وارد شدن به مردم از طریق نقض آزادی‌های بنیادین جلوگیری می‌کند. مباحث مطرح شده در این بخش به عنوان جمع‌بندی در جدول زیر قابل ذکر است.

جدول ۱: مقایسه انواع لیبرالیسم بر اساس عناصر آن

عناصر لیبرالیسم انواع لیبرالیسم	آزادی	برابری	بی طرفی دولت
لیبرالیسم‌های کلاسیک	قائل به آزادی منفی‌اند	قائل به برابری نبودند و کیفیت و کمیت برخورداری مردم از آزادی‌ها برایشان مهم نبود.	قائل به بی طرفی حداقلی دولت بودند.
لیبرالیسم‌های برابری‌خواه	قائل به آزادی مثبت‌اند؛ تضمین برخورداری همه مردم از آزادی‌های منفی	قائل به برابری چارچوب‌بندی شده‌ای بودند که همه مردم از آزادی‌های بنیادین برخوردار باشند.	قائل به بی طرفی متعادل دولت بوده‌اند.

۳. لیبرالیسم از نگاه جان رالز

نقطه مشترک قائلین به قرائت‌های مختلف لیبرالیسم، برخورداری مردم از حقوق و آزادی‌های اساسی است. اگرچه تفاوت دیدگاه نظریه‌پردازان لیبرالیسم در باب بقیه مؤلفه‌ها مهم و بااهمیت است ولی به درجه‌ای نیست که تأثیر مستقیمی در برآورده شدن حقوق و آزادی‌های مردم داشته باشد. باین حال، اشتراک نظر آن‌ها نهایتاً همه آن را در اردوگاه لیبرالیسم جا می‌دهد. با توجه به مباحث مطرح شده در بخش قبلی و با ذکر این مقدمه به بررسی و تحلیل نظرات جان رالز در باب مؤلفه‌های اصلی لیبرالیسم که عبارتند از: آزادی و برابری و بی طرفی دولت می‌پردازیم.

می‌توان گفت که دیدگاه کلی جان رالز در حوزه فلسفه سیاسی و اجتماعی در نظریه او که همان دو اصل عدالت است، نمایان و قابل برداشت است؛ اصل اول، هرکسی حقی برابر در برخورداری از گسترده‌ترین نظام کامل آزادی‌های اساسی برابر را دارد؛ اصل دوم، نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی را باید به گونه‌ای سامان داد که هم (الف) به شیوه‌ای سازگار با اصل پس‌انداز عادلانه، بیشترین سود را برای محروم‌ترین اعضای جامعه در پی داشته باشد و هم (ب) برای مناصب و موقعیت‌هایی در نظر گرفته شوند که باب‌شان با رعایت برابری منصفانه فرصت‌ها به روی همه گشوده است (رالز، ۱۳۹۷: ۳۱۶).

منشأ شکل‌گیری اصول عدالت توافق انسان‌ها تحت عنوان قرارداد اجتماعی و در وضعیت آغازین و از پشت پرده بی خبری است. در این بخش سعی می‌شود با مبنا قراردادن این اصول به بررسی و تحلیل نظرات رالز درباره مؤلفه‌های مورد نظر در لیبرالیسم بپردازیم.

۳-۱. آزادی و برابری

اصل اول از اصول کلی عدالت مربوط به حق برابر همه اعضای جامعه از آزادی‌هایی است که هر شخص در مقام شهروند باید از آن‌ها برخوردار باشد (رالز، ۱۳۹۷: ۲۲۶).

مسئله‌ای که در بادی امر مهم و قابل تأمل به نظر می‌رسد، تمایزی است که رالز فی‌مابین آزادی و ارزش آزادی قائل است. ایشان اعتقاد دارند که همه افراد چه محروم و چه مرفه به‌طور برابر از آزادی‌های اساسی برخوردار هستند، منتها مسئله این است که ارزش یا اثرگذاری این آزادی‌ها برای این دو طبقه یکسان نیست. ایشان ارزش و تأثیر آزادی را بسته به شرایط اقتصادی و اجتماعی متفاوت می‌بیند که این تفاوت با اصل تفاوت جبران می‌شود. به‌واقع رالز با نگاه تیزبین خود و با ترسیم این تمایز، دلیل عدم توجه مکتب فایده‌گرایی به سهم و جایگاه همه مردم در پیشینه‌سازی سعادت و خوشبختی جامعه را آشکار کرد.

به نظر می‌رسد که نظریه‌پردازان مکتب فایده‌گرایی یا این تمایز را درک نکرده‌اند یا آزادی و ارزش آزادی را به یک معنا قلمداد می‌کردند. با این اوصاف آنچه مورد نظر رالز است میزان تأثیرگذاری و ارزش آزادی برای همه مردم فارغ از جایگاه اقتصادی و یا اجتماعی است. ایشان برای حل این تعارض می‌گوید: با رعایت توأمان دو اصل عدالت، ساختار بنیادین جامعه به‌گونه‌ای سامان می‌یابد که ارزش نظام کامل آزادی‌های برابر که همه در آن شریک‌اند برای محروم‌ترین‌ها پیشینه شود و این همان غایت عدالت است (رالز، ۱۳۹۷: ۲۲۸).

رالز معتقد است که شکل و محتوای آزادی‌های اساسی در وضعیت آغازین و در پشت پرده بی‌خبری البته با در نظر گرفتن ملاحظات خاص وضعیت آغازین تعیین می‌شوند (رالز، ۱۳۹۲: ۴۱۲)؛ لذا رالز با درک به‌موقع نسبت به تمایز بین برخورداری از آزادی‌های بنیادین و اثرگذاری و ارزش آزادی‌های بنیادین، رعایت تمام‌عیار دو اصل عدالت را خواستار می‌شود.

با نگاهی به اصل اول عدالت متوجه تقدم برخورداری مردم از آزادی‌های اساسی می‌شویم. رالز این تقدم را ناشی از جایگاه ویژه‌ای می‌داند که او برای آزادی‌های اساسی قائل است. دیگر اینکه از نگاه ایشان معنای دیگر تقدم آزادی‌های اساسی این است که آزادی اساسی را تنها برای یک یا چند آزادی اساسی دیگر می‌توان محدود و یا نفی کرد و نه به خاطر دلایل خیر عمومی یا ارزش‌های کمال‌گرایانه. تازه ایشان حتی این محدودیت آزادی اساسی برای افراد را زمانی موجه می‌داند که درنهایت منجر به کارایی و سود بیشتر برای افراد مورد نظر شود (رالز، ۱۳۹۲: ۴۱۴).

رالز در باب کاربست آزادی بر نهادهای اجتماعی می‌گوید ضمن برخورداری همه مردم از آزادی‌های اساسی و فرصت‌ها، نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی طوری تنظیم شوند که ارزش منصفانه آزادی‌ها حفظ گردد.

در باب تبیین تقدم آزادی‌های اساسی از نگاه جان رالز باید توضیح داد؛ از نگاه ایشان مفهوم حق بر مفهوم خیرمقدم است. به عبارت دیگر اصل حق و عدالت تعیین‌کننده مشروعیت خواسته‌های فردی است حتی اگر خواسته‌های فردی متعارض با رأی اکثریت باشند. درواقع آزادی و حقوق اولیه برابر همه شهروندان بر خواست اکثریت نیز ترجیح دارد. در باب علت تقدم حق بر خیر از نگاه رالز باید گفت که ایشان قائل به این است که مفهوم حق برگرفته از امر معقول است و در امر معقول که از پشت پرده بی‌خبری اتخاذ می‌شود شرایط خاص اجتماعی، اقتصادی و سیاسی افراد مدنظر قرار نمی‌گیرد و فقط شرایطی که مورد توافق همه طرف‌های پشت پرده

بی‌خبری باشد، مورد تأیید است (رالز، ۱۳۸-۱۳۲). اما، مفهوم خیر برگرفته از امر عقلانی است و امر عقلانی امری است که بر اساس آنالیز و تحلیل شرایط خاص سیاسی و اجتماعی انتخاب و برگزیده می‌شود.

رالز در ترسیم جامعه سیاسی مورد نظر خود که منجر به تشکیل ایده دولت می‌شود نسبت به شکل‌گیری انواع قواعد حاکم بر زندگی اجتماعی افراد بر اساس امر معقول و عقلانی توجه دارد به‌نحوی که معتقد است با توجه به تقدم آزادی‌های اساسی افراد بر اساس اولویت‌بندی اصول عدالت و توافق کلی بر روی انواع ویژگی‌های این آزادی‌ها بر مبنای امر معقول و اینکه قانون اساسی به‌عنوان قانون برتر، باید از تقدم و اولویت آزادی‌های اساسی محافظت کند، این قانون باید حاوی امور معقول باشد و اوامر عقلانی را کمتر مدنظر قرار دهد.

قانون اساسی به‌عنوان هنجار برتر باید قابلیت انطباق بر موارد پیش‌بینی نشده در آینده از طریق تفسیر اصول آن را داشته باشد و به همین دلیل اصول قانون اساسی حاوی ویژگی کلی و عمومی است. با توجه به نظر رالز در باب درج اصول قانون اساسی بر اساس امر معقول می‌توان گفت که معقولیت قانون اساسی و ویژگی کلی و نوعی بودن اصول آن لازم و ملزوم همدیگر هستند، به این معنا که توافق بر اساس امر معقول منجر به کلی و نوعی بودن قانون اساسی می‌شود. به عبارت دیگر درج اصول کلی و عمومی بدون توافق بر امر معقول یا ناشدنی است یا این اصول در عمل از معنا تهی می‌شوند و منجر به عدم کارآمدی قانون اساسی خواهند شد.

قوانین اساسی انعکاس‌دهنده اصل اول عدالت (همان تقدم آزادی‌های اساسی) است. در مرحله تدوین قواعد پایین‌دستی قانون اساسی از جمله قانون‌گذاری عادی و تدوین آیین‌نامه‌ها باید اصل دوم عدالت مدنظر قرار گیرد (رالز، ۱۳۹۰: ۳۰۸-۳۰۰). به عبارت دیگر، این نوع از قواعد بیشتر حاوی امر عقلانی می‌باشند تا امر معقول، یعنی در مرحله بعد، قاعده‌گذاری با توجه به شرایط اخلاقی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی افراد انجام می‌شود.

برخلاف نظر بعضی از منتقدان رالز، این‌طور نیست که ایشان یکسره معتقد به امر معقول باشد و امر عقلانی را نادیده بگیرد، بلکه ایشان نسبت به جایگاه و شرایط استفاده از این دو امر توجه ویژه‌ای دارد و اینکه به‌واقع اصل اول عدالت حاوی امور معقول و اولویت آن‌هاست و اصل دوم عدالت هم حاوی امر عقلانی است. تقدم امر معقول بر امر عقلانی در نگاه جان رالز اصلاً به معنای کم‌اهمیت بودن آن نیست. چراکه، اتفاقاً با نگاهی دقیق متوجه می‌شویم از نگاه رالز امر عقلانی و پایبندی به آن در قواعد پایین‌دستی تضمینی‌گیر ناپذیر برای برخورداری همه از آزادی‌های اساسی است.

نتیجه‌گیری حاصل از بررسی اصل اول عدالت و ارتباط آن با آزادی‌های بنیادین به‌عنوان اصلی‌ترین مؤلفه لیبرالیسم و با در نظر گرفتن دیدگاه برلین مبنی بر تقسیم‌بندی آزادی به آزادی مثبت و منفی این است که رالز در این اصل، آزادی‌های اساسی را به‌مثابه آزادی منفی در نظر می‌گیرد. بالطبع خصوصیات مورد نظر برلین در باب آزادی‌های منفی از جمله صلاحیت حداقلی دولت در مداخله این نوع آزادی‌ها، در اولویت بودن این نوع آزادی‌ها نسبت به آزادی‌های مثبت، عدم خدشه وارد شدن به آن‌ها حتی توسط ایده دولت رفاه یا رضایت و توافق اکثریت در اصل اول عدالت رالز قابل مشاهده است.

اصل دوم رالز واکنشی است نسبت به نحوه تنظیم نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی از نگاه شایسته‌سالارها. رالز در اصل دوم عدالت، اصل تفاوت را می‌پذیرد، اما دو شرط برای آن قائل است. نخست، اینکه این نابرابری‌های باید به مناصبی اختصاص داده شود که تحت شرایط برابری منصفانه فرصت‌ها باب آن‌ها به روی

همگان باز باشد؛ دوم، اینکه این نابرابری‌ها منجر به بیشترین سود برای محروم‌ترین اعضای جامعه باشد (رالز، ۱۳۹۷: ۱۰۶).

رالز برخلاف رابرت نوزیک که می‌گوید بی‌طرفی حداقلی دولت لازمه احترام به حقوق و آزادی‌های اساسی افراد است و نباید در امور اقتصادی و دارایی‌های مردم دخالت کند و یا به بازتوزیع دارایی‌ها بپردازد (Nozick, 1974: 228-9)، معتقد است که توزیع اولیه دارایی‌ها کاملاً تصادفی و شانسی بوده لذا این نابرابری که بر اساس شانس است را نمی‌پذیرد؛ بلکه ایشان در قالب اصل تفاوت فقط آن دسته از نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی را می‌پذیرد که بر اساس اصل برابری فرصت‌ها باشد و منجر به بهبود وضع محروم‌ترین اعضای جامعه شود (رالز، ۱۳۹۷: ۱۱۰-۱۱۴).

رالز برخلاف نوزیک رعایت اصل تفاوت را علاقه و نشانه احترام به حقوق و آزادی‌های بنیادین مردم می‌داند. رونالد دورکین در قالب نظریه تبعیض مثبت و تشابه این نظریه با اصل دوم عدالت رالز هم‌داستان می‌شود (Dworkin, 1997: 12-15). در اصل دوم عدالت و در به‌کارگیری اصل تفاوت، امور عقلانی که همان شرایط متفاوت اقتصادی و اجتماعی مردم است، مدنظر و ملاک عمل قرار می‌گیرد و دیگر اینکه بر اساس ایده جان رالز مبنی بر تقدم حق بر خیر، اصل دوم عدالت مربوط به در نظر گرفتن خیر مردم است.

توضیح دیگر در رابطه با نسبت اصل دوم عدالت با آزادی باید گفت که بر اساس تقسیم‌بندی برلین و ویژگی‌ها و کارکردهایی که ایشان در باب آزادی مثبت ارائه کردند، باید گفت که اصل دوم عدالت رالز بیان‌کننده آزادی مثبت است. ازجمله ویژگی‌های آزادی مثبت مداخله دولت برای رفع نابرابری در راستای برخورداری همه از آزادی‌های اساسی و مشارکت عمومی مردم است. اصل دوم عدالت هم مداخله دولت بر اساس اصل تفاوت مورد نظر رالز را انعکاس می‌دهد. بر اساس نظر برلین از آزادی مثبت و منفی و اینکه عمده‌ترین ارزش آزادی مثبت کمک به مردم برای رسیدن و برخورداری از آزادی‌های منفی است، به‌واقع اصل دوم عدالت و اصل تفاوت بیانگر تضمین احترام حداکثری برخورداری همه مردم از آزادی‌های بنیادین (همان آزادی‌های منفی) است.

مطابق با مباحث مطرح شده از نگاه جان رالز تأثیرگذاری و ارزش آزادی‌های اساسی مقدمه برخورداری همه مردم از این آزادی‌هاست. لذا، اصل برابری فرصت‌ها و اصل تفاوت مندرج در اصل دوم عدالت که برای جبران تفاوت ارزش آزادی‌ها در بین طبقات مختلف مردم است را پیشنهاد می‌دهد. رالز نابرابری ناشی از شانس یا اقبال برای برخورداری از آزادی‌های اساسی را نمی‌پذیرد، اما این به معنای رد هر نوع نابرابری و درنهایت پذیرش مفهوم برابری بدون در نظر گرفتن منشأ آن نیست؛ بلکه ایشان نابرابری را می‌پذیرد که بر مبنای رعایت اصل دوم عدالت باشد. ایشان این نوع نابرابری را نه تنها لازمه کارآمدی اقتصادی جامعه می‌داند. بلکه، آن را به‌عنوان تضمینی در راستای برخورداری همه مردم از آزادی‌های اساسی در نظر می‌گیرد.

به‌عبارت دیگر، می‌توان ادعا کرد در مدل نابرابری رالز نوعی برابری نهفته است که شاید همین برداشت ضمنی از اصول عدالت رالز باعث شده که خیلی از اندیشمندان نسبت به اندیشه او انتقاداتی داشته باشند. در پاسخ باید گفت که کار بدیع رالز تفکیک انواع نابرابری و ایجاد معیاری برای پذیرش یا عدم پذیرش نوع خاصی از نابرابری بود.

جمع‌بندی حاصل از این بحث این است که رالز به‌مثابه دیگر نظریه‌پردازان لیبرالیسم قائل به حمایت و محافظت از مردم در برخورداری از آزادی‌های اساسی است و تمایز ایشان در این است که برخلاف برخی از

مکاتب لیبرالیسم که صرف برخورداری مردم بدون کمیت یا کیفیت آن از آزادی‌های اساسی برایشان مهم است، رالز دغدغه کیفیت و کمیت برخورداری همه مردم از آزادی‌های اساسی را دارد و طرح مدل اصول عدالت در پاسخ به همین دغدغه است.

۲-۳. بی‌طرفی دولت در نگاه جان رالز:

همان‌طور که در بخش اول بیان شد بی‌طرفی دولت از جمله مؤلفه‌های مشترک دولت لیبرالیسم است و دیگر اینکه در جمع‌بندی بخش اول اشاره شد که عنصر اصلی لیبرالیسم شناسایی و محافظت از آزادی‌های اساسی است. سایر مؤلفه‌های لیبرالیسم به‌عنوان ابزارهایی هستند که کیفیت برخورداری مردم از آزادی‌های اساسی را مشخص می‌کنند. بی‌طرفی دولت از جمله این مؤلفه‌هاست که به‌طورکلی، منجر به حفظ و صیانت از آزادی‌هایی اساسی مردم می‌شود. تفاوت برداشت اندیشمندان حوزه دولت و لیبرالیسم از مؤلفه‌های ابزاری لیبرالیسم منجر به تلقی‌های متفاوت این اندیشمندان از نوع برخورداری مردم از آزادی‌های اساسی شده است. بی‌طرفی دولت به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های ابزاری لیبرالیسم هم مشمول این تفاوت برداشت شده است.

تفاوت تفسیرهای نظریه‌پردازان از عنصر بی‌طرفی دولت در سه دسته کلی: ۱. بی‌طرفی حداقلی؛ ۲. بی‌طرفی گسترده؛ ۳. بی‌طرفی متعادل تقسیم‌بندی شده است.

رالز حاکمیت قانون را حامی حقوق شخصی افراد می‌داند و هدف از حاکمیت قانون در نگاه ایشان پیوند زدن آن به اصول عدالت است و تقدم آزادی‌ها است (رالز، ۱۳۹۷: ۲۵۶). نظام حقوقی تشکیل شده از نظام قهری از قواعد که مخاطبانش افراد عاقل هستند که هدف آن فراهم‌سازی چارچوبی برای همکاری اجتماعی است. این قواعد عادلانه‌مبنایی برای انتظارات مشروع شهروندان است. رالز این نظر که عادلانه بودن یک نظام حقوقی را در گرو به اجرا گذاشتن کامل کدها دستوری حاکمیت قانون می‌داند، مخالف است و معتقد است که اگرچه وجود چنین الزام‌هایی برای حاکمیت قانون لازم هستند؛ ولی چون این دستورها تنها اجرا قاعده‌مند و بی‌طرفانه قواعد را تضمین می‌کند با بی‌عدالتی سازگارند؛ چراکه این دستورات فقط به جنبه صوری عدالت مربوط هستند و جنبه محتوایی آن را نادیده می‌گیرند و آن‌ها الزام‌های نسبتاً ضعیفی را بر ساختارهای بنیادین وضع می‌کنند (Rawls, 2019: 258).

به‌زعم ایشان قانون‌مداری بنیانی استوار در توافق اشخاص عاقلی دارد که می‌خواهند گسترده‌ترین آزادی برابر را برای خود فراهم کنند. شهروندان جامعه به‌سامان برای اینکه نسبت به برخورداری از این آزادی‌ها و به‌کارگیری آن مطمئن باشند، طبیعتاً خواستار حفظ حاکمیت قانون خواهند بود (Rawls, 2019: 26).

رالز نظریه تبعیت ناقص در اجرای کامل حاکمیت قانون را با نظر به تقدم آزادی‌های اساسی ارائه می‌دهد و استدلال می‌کند که عدول از اجرای دستور «هر بایستی مستلزم توانستن است» ممکن است هزینه‌های کمتری برای آزادی‌های اساسی در پی داشته باشد و بر اساس همین استدلال ایشان قائل به محدودسازی آزادی فقط برای خود اصل آزادی هستند. استناد دیگر ایشان برای محدودسازی آزادی نه به خاطر به دست آوردن منافع اجتماعی و اقتصادی بیشتر بلکه مبتنی بر خیر مشترک بود که در اینجا چیزی نیست جز آزادی‌های اساسی برابر که نماینده مقام شهروند از آن برخوردار است. درنهایت ایشان می‌گویند که چه‌بسا ناگزیر شویم برای کاستن از زیان‌هایی که آفات اجتماعی (آفاتی که رهایی از شرشان ناممکن است) برای آزادی در پی دارند نقض برخی از دستورهای

حاکمیت قانون عادلانه به معنای صوری را روا نداریم و گامی به سوی کمترین بی‌عدالتی برداریم که شرایط موجود مجال تحقیقش را می‌دهد (رالز، ۱۳۹۷: ۲۶۴-۲۶۳).

رالز با طرح نظام حقوقی مشکل از قواعد قهری مورد توافق افراد عاقل جامعه و با تأکید بر جنبه ماهوی عدالت و عدول از قاعده هر «بایدی مستلزم توانستن است»، برای محافظت و حمایت از برخورداری برابر همه شهروندان از آزادی‌های اساسی معتقد به بی‌طرفی دولت از نوع متعادل آن است. به عبارت دیگر، خط قرمز بی‌طرفی دولت از نگاه رالز نقض حقوق و آزادی‌های اساسی مردم، نه برای آزادی مهم‌تر و اساسی‌تر است.

رالز بر اساس اصل تفاوت، نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی را در راستای کارایی اقتصادی و خود شکوفایی اجتماعی مردم قبول دارد. به نظر می‌رسد تا زمانی که نابرابری میان مردم از نوع شانس و اقبال نباشد و در ضمن این نابرابری ضمن کارایی اقتصادی منجر به بهبود محروم‌ترین طبقه مردم شود، نه تنها دولت باید نسبت به این نابرابری‌ها بی‌طرف باشد؛ بلکه باید از این نوع نابرابری محافظت کند، چراکه این نوع نابرابری‌ها در ادامه اصل تقدم آزادی‌های اساسی برابر مردم و در راستای محافظت از آن‌هاست. از طرف دیگر هر نوع برابری‌های خارج از این مدل منجر به نقض و ورود خسارت به آزادی‌های اساسی است که اصل تقدم آزادی‌های اساسی را خدشه‌دار می‌کند و دولت برای جلوگیری و جبران خسارت به آزادی‌های اساسی مردم ورود می‌کند.

نهایتاً اینکه رالز معتقد به بی‌طرفی دولت از نوع متعادل آن است. بی‌طرفی دولت متعادل مورد نظر رالز دارای دو کارکرد است: اول، برخورداری برابر مردم از آزادی‌های اساسی را حفاظت و حمایت می‌کند. به عبارت دیگر دولت از عواملی که باعث خدشه وارد شدن به اصل حق برابر مردم از آزادی‌های اساسی می‌شوند، جلوگیری می‌کند و بی‌طرف نیست؛ دوم، نسبت به رواج نابرابری‌هایی که بر اساس اصل برابری فرصت‌ها است، بی‌طرف می‌باشد. البته این نابرابری‌ها ضمن اینکه باید منجر به بهبود محروم‌ترین طبقه شود بلکه باید در چارچوب برخورداری برابر همه مردم آزادی‌های اساسی باشد. به عبارت دیگر از کار ویژه‌های این نوع بی‌طرفی، محافظت و حمایت دولت از نوع خاصی از نابرابری در دایره برابری می‌باشد. جمع‌بندی حاصل از بررسی و تحلیل مؤلفه‌های لیبرالیسم از نگاه جان رالز در جدول زیر قابل مشاهده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

جدول ۲: عناصر لیبرالیسم از نگاه جان رالز

عناصر لیبرالیسم	آزادی	برابری	بی طرفی دولت
جان رالز	آزادی‌های مورد اشاره در اصل اول از نوع آزادی‌های منفی هستند و اصل دوم که حاوی آزادی‌های مثبت است از آزادی‌های منفی حمایت می‌کند.	قائل به برخورداری برابر همه شهروندان از آزادی‌های اساسی در ضمن پذیرش نابرابری بر اساس برابری فرصت‌ها است. نابرابری را تا جایی که به آزادی‌های اساسی مردم خدشه وارد نکند، مشروع می‌داند.	قائل به بی طرفی متعادل دولت است، بدین معنا که خط قرمز بی طرفی دولت نقض حقوق و آزادی‌های اساسی مردم است.

نتیجه گیری

یافته‌های این پژوهش به شرح زیر است:

۱. مفاهیم دولت مشروطه و لیبرالیسم در قرن بیستم به هم گره خورده است. مبنا و بهانه تشکیل دولت مشروطه در ابتدا شکل‌گیری فقط حول محور محدودیت قدرت حاکم و سهم کردن طبقه خاص از مردم بود. درحالی‌که، مبنای دولت مشروطه در قرن بیستم، حفظ حقوق و آزادی‌های بنیادین مردم بود. به عبارت دیگر محدودیت قدرت حاکم بر مبنای احترام و برخورداری مردم از حقوق آزادی‌های اساسی بوده است.
۲. مؤلفه مشترک همه مکاتب لیبرالیسم، برخورداری مردم از آزادی‌های بنیادین است و مؤلفه‌های دیگر، از جمله برابری و بی طرفی دولت علی‌رغم اجماع کلی بر روی کلیت این مفاهیم، همواره مورد مناقشه مکاتب مختلف بوده است. اختلاف دیدگاه و فهم متفاوت در باب مؤلفه‌های لیبرالیسم را می‌توان در دو دسته کلی لیبرالیسم کلاسیک و لیبرالیسم برابری‌خواه تقسیم کرد.
۳. کمیت و کیفیت برخورداری مردم از آزادی‌های اساسی از دیگر مبناهای این تقسیم‌بندی است. لیبرالیسم کلاسیک با اولویت قرار دادن برخورداری مردم از آزادی‌های اساسی بدون توجه به کمیت و کیفیت این برخورداری به نوعی نسبت به برابری یا بی تفاوت بود و یا در نهایت قرائتی فراگیر نداشته است. برعکس مکاتب لیبرالیسم برابری‌خواه ضمن قائل بودن به برخورداری همه مردم از آزادی‌های اساسی، کیفیت و کمیت این برخورداری را مهم ارزیابی می‌کنند. درواقع، برابری را البته نه در معنای مارکسیستی بلکه تضمینی برای برخورداری همه مردم از آزادی‌های اساسی می‌دانند.
۴. در مورد بی طرفی دولت، مکتب لیبرالیسم کلاسیک قائل به بی طرفی حداقلی دولت است که این تلقی هم ریشه در عدم توجه این مکتب به کمیت و کیفیت برخورداری مردم از آزادی‌های اساسی دارد. برعکس مکتب لیبرالیسم برابری‌خواه قائل به بی طرفی متعادل دولت است و از دیدگاه این مکتب خط قرمز بی طرفی دولت نقض حقوق و آزادی‌های اساسی مردم است که در این راستا ممکن است خسارتی به مردم وارد شود. از یک نظر می‌توان گفت که عدم توجه به کمیت و کیفیت برخورداری مردم از حقوق و آزادی‌های بنیادین در نهایت به نقص و ورود خسارت منجر خواهد شد.

۵. برخورداری مردم از آزادی‌های اساسی در متن نظرات رالز به‌عنوان اصلی‌ترین مؤلفه نظریه لیبرالیسم قابل برداشت است. بدین ترتیب قرائت رالز از محدودیت قدرت دولت به‌عنوان مؤلفه اصلی دولت مشروطیت نه برای تقسیم حاکمیت بلکه برای محافظت از برخورداری مردم از آزادی‌های اساسی است. به‌نحوی که، در یک تقسیم‌بندی اولیه رالز قائل به دولت مشروطه بر مبنای حرمت آزادی‌های اساسی مردم است.

۶. رالز کمیت و کیفیت برخورداری برابر مردم از آزادی‌های اساسی را از طریق بنا نهادن دو اصل عدالت که حاوی اصل برابری فرصت‌ها و اصل تفاوت می‌باشند، مورد توجه قرارداد و قرائت ایشان از دیگر مؤلفه‌های مکاتب لیبرالیسم از جمله برابری و بی‌طرفی دولت در راستای تضمین برخورداری برابر مردم از آزادی‌های اساسی است. این نظریه خاص رالز از لیبرالیسم هم متفاوت با نظرات لیبرالیسم کلاسیک و متفاوت با مکاتب مارکسیستی است؛ زیرا اولی به‌طورکلی مؤلفه برابری را در نظر نمی‌گیرد و دومی برابری را برای محافظت از آزادی‌های اساسی برنمی‌گزیند.

رالز با روشی خاص و بر مبنای اصول عدالت خود نوعی نابرابری را در درون دایره برابری افراد در برخورداری از آزادی‌های اساسی به وجود آورده تا نشان دهد که آن نوع نابرابری در جامعه قابل‌پذیرش است که درنهایت منجر به نقض دایره برابری مردم در آزادی‌های اساسی نشود. به‌عبارت دیگر ایشان فقط آن نوع از نابرابری را قبول دارد که به برخورداری برابر مردم از آزادی‌های اساسی کمک کند.



منابع

فارسی

- دبیرنیا، علیرضا؛ (۱۳۹۵)، قدرت مؤسس کاوشی در مبانی حقوق اساسی مدرن؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات شهر دانش.
- اسپریگنز، توماس؛ (۱۳۹۷)، فهم نظریه‌های سیاست؛ ترجمه؛ فرهنگ رجایی، چاپ دوازدهم، تهران: نشر آگاه.
- برلین، آیزایا؛ چهارمقاله درباره آزادی؛ ترجمه؛ محمدعلی موحد، تهران: انتشارات خوارزمی.
- بری بوزان، مردم، دولت‌ها و هراس، مطالعات راهبردی.
- بشیریه، حسین؛ (۱۳۹۶)، لیبرالیسم و محافظه‌کاری؛ چاپ پانزدهم، تهران: نشر نی.
- بورودو، ژرژ؛ (۱۳۸۳)، لیبرالیسم؛ ترجمه؛ عبدالوهاب احمدی، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
- رالز، جان؛ (۱۳۹۰)، نظریه عدالت؛ ترجمه؛ محمدکمال سروریان، انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- رالز، جان؛ (۱۳۹۲)، لیبرالیسم سیاسی؛ ترجمه؛ موسی اکرمی، چاپ اول، تهران: نشر ثالث.
- رالز، جان؛ (۱۳۹۷)، نظریه‌ای در باب عدالت، ترجمه؛ مرتضی نوری، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز.
- رانی، آستین؛ (۱۳۷۴)، حکومت؛ ترجمه؛ لیلا سازگار، چاپ اول، مرکز، تهران: نشر دانشگاهی.
- شاقول، یوسف؛ نوری زاده، اکرم؛ (۱۳۹۷)، جان رالز از نگاه مایکل سندل؛ چاپ اول، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- عبدخدایی، مجتبی، (۱۳۹۳)، «دولت مدرن، دولت تمدنی»، فصلنامه فلسفه و الهیات، سال نوزدهم، شماره ۳.
- لاک، جان؛ (۱۳۹۴)، رساله‌ای در باب حکومت؛ ترجمه؛ حمید عضدانلو، چاپ پنجم، تهران: نشر نی.
- ونت، الکساندر؛ (۱۳۸۴)، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل؛ ترجمه؛ حمیرا مشیرزاده، وزارت امور خارجه، مؤسسه چاپ و انتشارات.
- وینست، اندرو؛ (۱۳۹۷)، نظریه‌های دولت؛ ترجمه؛ حسین بشیریه، چاپ سیزدهم، تهران: نشر نی.
- هیوود، اندور؛ (۱۳۸۹)، سیاست؛ ترجمه؛ عبدالرحمن عالم، چاپ اول، تهران: نشر نی.

انگلیسی

- Barry, N. (2000). *An Introduction to Modern Political Theory*. Macmillan Press.
- Bellamy, R. (1992). *The Quest for a Post-Liberal Public Philosophy*. In A. L. Allen & M. C. Regan (Eds.).
- Church, W. F. (1941). *Constitutional Ideal in Sixteenth Century France*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Dworkin, R. (1977). *Why Bakke Has No Case*. New York Review of Books.
- Dyson, K. H. F. (1980). *The State Tradition in Western Europe: A Study of an Idea and Institution*. Oxford: Martin Robertson.
- Franklin, J. H. (1973). *Jean Bodin and the End of Medieval Constitutionalism*. In H. Denzer (Ed.).
- Mann, M. (1998). *States, War, and Capitalism*. Leotard: Blackwell.
- Marx, K., & Engels, F. (1967). *The Communist Manifesto*. Harmondsworth. (First published 1888).

- McIlwain, C. (1910). *The High Court of Parliament and Its Supremacy*. Yale University Press.
- Nozick, R. (1974). *Anarchy, State, Utopia*. New York.
- Sandel, M. J. (1996). *Democracy's Discontent: America in Search of a Public Philosophy*. Cambridge: Belknap Press.
- Skinner, Q. (1978). *The Foundation of Modern Political Thought*, in 2 volumes. Cambridge: Cambridge Press.
- Vincent, A. (1992). *Modern Political Ideologies*. Oxford: Blackwell.
- www.wikipedia.org-
- Abdolkhodaei, M. (1393). "Modern State, Civilized State." *Philosophy and Theology Quarterly*, 19(3).
- Bari Bouzan, M. (n.d.). *People, States, and Fear: Strategic Studies*.
- Berlin, I. (n.d.). *Four Essays on Liberty*. Translation by Mohammad Ali Mohebbi. Tehran: Kharazmi Publication.
- Beshiriye, H. (1396). *Liberalism and Conservatism* (15th ed.). Tehran: Nashr-e Ni.
- Bourdieu, P. (1383). *Liberalism*. Translation by Abdulwahhab Ahmadi (2nd ed.). Tehran: Nashr-e Ni.
- Dabirnia, A. (1395). *The Constituent Power: An Exploration into the Foundations of Modern Constitutional Law* (2nd ed.). Tehran: Shahr-danesh Publication.
- Heywood, A. (1389). *Politics*. Translation by Abdulrahman Alam (1st ed.). Tehran: Nashr-e Ni.
- Locke, J. (1394). *Two Treatises of Government*. Translation by Hamid Azdanloo (5th ed.). Tehran: Nashr-e Ni.
- Rani, A. (1374). *Governance*. Translation by Leila Sazegar. First Edition. University Press Center.
- Rawls, J. (1390). *A Theory of Justice*. Translation by Mohammad Kamal Sarvari. Cultural and Social Studies Research Institute Publication.
- Rawls, J. (1392). *Political Liberalism*. Translation by Mosi Ekrami. First Edition. Thalass Publication.
- Rawls, J. (1397). *A Theory of Justice*. Translation by Morteza Nouri (3rd ed.). Markaz Publication.
- Shaghool, Y., & Nourizadeh, A. (1397). *John Rawls from the Perspective of Michael Sandel*. First Edition. Mofid University Press.

Spragens, T. (1397). Understanding Political Theories (12th ed.). Translation by Farhang Rajaei. Tehran: Nashr-e Agah.

Vincent, A. (1397). Theories of the State. Translation by Hussein Beshiriye (13th ed.). Tehran: Nashr-e Ni.

Wendt, A. (1384). Social Theory of International Politics. Translation by Homeira Moshirzadeh. Ministry of Foreign Affairs, Institute of Printing and Publishing.

